

بررسی تطبیقی شبهه در سرقت حدی از منظر فقهای مذاهب اسلامی

فاطمه محمدی،^۱ اسدالله لطفی،^۲ محمود قیوم زاده^۳
(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۷)

چکیده

وجود شبهه در ارتکاب جرایم از عوامل سقوط حد در نزد فقهای مذاهب اسلامی است. حد سرقت به عنوان یکی از حدود الهی، قطع دست مرد و زن دزد بیان شده است. سرقت بر حسب نوع و میزان کیفر، به سرقت تعزیری و سرقت حدی تقسیم می‌شود. برای اجرای حد سرقت هم سارق و هم مسروق باید شرایطی داشته باشند که یکی از شرایط برای تحقق سرقت حدی مشتبه نبودن مال مسروقه است. همه فقهای مذاهب اسلامی اتفاق نظر دارند که سارق نباید در مال سرقت شده شبهه مالکیت داشته باشد. با توجه به این شرط سرقت پدر از مال فرزند و بالعکس، سرقت مسلمان از بیت‌المال و سرقت شریک از مال مشاع سرقت حدی به شمار نمی‌آید و منجر به قطع دست نمی‌شود. دلیل فقهای مذاهب اسلامی برای دفع حد سرقت روایتی از رسول خدا ﷺ است که فرموده‌اند: «إدرئوا الحدود بالشبهات: اجرای حدود را به شبهات ساقط کنید.» از نظر فقهای امامیه شبهه به حکمیه و موضوعیه تقسیم می‌شود و از نظر فقهای اهل سنت شبهه به سه دسته شبهه فاعل، شبهه محل و شبهه جهت تقسیم می‌شود. در این نوشتار به آراء فقهای مذاهب اسلامی در مورد شبهه در سرقت به عنوان یکی از شروطی که موجب سقوط حد سرقت می‌شود پرداخته شده است.

-
۱. دانشجوی دکتری گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، خمین، ایران /
fateme559969112@gmail.com
 ۲. دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) (نویسنده مسئول) /
lotfidr@yahoo.com
 ۳. استاد گروه فرهنگ و معارف اسلامی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران /
maarefteacher@yahoo.com

کلیدواژه‌ها: سرقت، حد، شبهه، انواع شبهه.

طرح مسئله

سرقت به معنی برداشتن مال غیر به صورت پنهانی و بدون رضایت از جمله جرایم علیه اموال و مالکیت اشخاص است و کم و بیش در جوامع بشری شیوع دارد. سرقت برحسب نوع و میزان کیفر به سرقت مستلزم حد و سرقت مستلزم تعزیر تقسیم می‌شود. در قرآن مجید مجازات سرقت حدی بریدن دست زن و مرد سارق تعیین شده است. «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» دست مرد و زن سارق را به کیفر اعمالشان ببرید، این عقوبتی است که خداوند مقرر کرده و خداوند مقتدر و به مصالح خلق داناست» (مائده، ۳۸). هم‌چنین در روایات فراوانی اجرای کیفر حد برای سارق، مستلزم احراز شرایطی در سارق و ویژگیهایی در مسروق و کیفیت سرقت است. در مواردی که سرقت جامع شرایط لازم برای اعمال کیفر حد نباشد، سرقت‌های تعزیری مطرح می‌گردند، که منشأ و مبنای آنها اراده حاکم است. از جمله شرایطی که در فقه برای سرقت حدی بیان شده است و مورد اتفاق همه فقهای مذاهب اسلامی است عدم شبهه مالکیت برای سارق است. فقهای مذاهب اسلامی وجود شبهه در سرقت را مانع اجرا حد می‌دانند و دلیل آن را روایت رسول الله ﷺ می‌دانند که فرموده‌اند: «إِدْرِئُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ: اجرای حدود را به شبهات ساقط کنید» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ق، ۴۷/۲۸). در جرم سرقت عنصر روانی علم و آگاهی است که به‌طور عام نه تنها سارق باید بداند و علم داشته باشد که مال متعلق به غیر است، بلکه باید نسبت به فعل خود که سرقت محسوب می‌شود نیز عالم و از نتایج کار خود آگاهی داشته باشد.

مفهوم شبهه در لغت و اصطلاح

شبهه در لغت به معنای شک، اشتباه و التباس درست به نادرست و حق به ناحق و هم‌چنین واقع به موهوم است. شبهه آن است که دو چیز در اثر مماثلت از همدیگر تشخیص داده نشود. در قرآن کریم آمده است: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ: عیسی را نکشتند و به دار نزدند لیکن کار بر آنها مشتبه شد» (نساء، ۱۵۷) (قرشی، ۱۴۱۲، ق، ۲/۴). حضرت

علی علیه السلام در مورد شبهه می‌فرمایند: شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد (نهج البلاغه، ۴۷-۴۶).

شهید اول در تعریف شبهه می‌نویسند: شبهه اماره و نشانه‌ای است که مفید ظن و گمان است و اقدام بر کاری که مخالف واقع است بر آن مترتب می‌گردد (شهید اول، بی تا، ۳۷۷/۱). در فقه امامیه، شبهه گاهی مربوط به حکم است و گاهی مربوط به موضوع. شبهه حکمیه زمانی ایجاد می‌شود که ما در مورد حکم یک موضوع شک کنیم و ندانیم که حکم آن چیست. شک در شبهه حکمیه یا به دلیل فقدان نص است، مثل مسئله نوشیدن یا به خاطر اجمال نص یا به خاطر تعارض نص است (انصاری، ۱۴۱۹ق، ۱۸/۲). در شبهه موضوعیه شک به خاطر موضوع حکم است. در شبهه موضوعیه حکم مشخص است، ولی این سؤال پیش می‌آید که آیا حکم شامل این موضوع خاص نیز می‌شود یا نه؟ گاهی شک به موضوع تعلق می‌گیرد به این معنا که حکم معلوم است، ولی شک به مصادیق موضوع تعلق می‌گیرد مثل مایعی که نمی‌دانیم خمر است یا سرکه است. مقصود از شبهه موضوعیه آن است که شخص حرمت و ممنوعیت عمل را می‌داند، ولی جهل به موضوع حکم دارد؛ مثلاً می‌داند که شرب خمر در اسلام حرام است، ولی نمی‌داند که مایع حاضر از مصادیق خمر است یا آب (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ۳۱۲/۲).

فقهای اهل سنت در تعریف شبهه چنین گفته‌اند: شبهه در لغت به معنای التباس و همانندی است. یعنی امر بر او ملتبس گشت (فیروزآبادی، بی تا، ۲۸۶/۴). شبهه آن است که حکمش به سبب اختلاف در مباح بودن آن، مشتبه گشته است (ماوردی، ۱۴۱۹ق، ۲۱۹/۱۳). شبهه چیزی است که شباهت به شیء ثابت و واقع می‌رساند، ولی در واقع هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد (ابن‌همام، بی تا، ۲۶۲/۵). در میان فقهای اهل سنت فقهای شافعی و حنفی به تقسیم شبهه و بیان انواع آن پرداخته‌اند و فقهای مالکی و حنبلی در تقسیم شبهه فقط به یک نوع اکتفا می‌کنند.

منشأ شبهه گاهی «تردید و شک» مرتکب و گاهی نیز «ناآگاهی» اوست. بنابراین از دیدگاه حقوق کیفری، علت شبهه دو چیز است: یکی «جهل» مرتکب در حکم یا موضوع عمل مجرمانه و دیگری «اشتباه» مرتکب در حکم یا موضوع عمل مجرمانه. از دیدگاه فقهی

۴. «شِبْهٌ عَلَيْهِ الْأَمْرُ تَشْبِيهًا.»

۵. الشُّبُهَةُ مَا يُشْبِهُ النَّائِبَ وَكَأَنَّ بَيَّابَةَ فَلَا تُبَوِّئُ لِمَا لَهَا شُبُهَةٌ التُّبُوُّ بَوَّجَهُ مِنَ الْوُجُوهِ.

و حقوقی، «اشتباه» و «جهل» تا اندازه‌ای با هم تفاوت دارند، به این ترتیب که در «اشتباه» درجاتی از آگاهی به حکم یا موضوع برای مرتکب وجود دارد، هرچند که این میزان آگاهی برای او مفید علم نبوده و فقط سبب ایجاد شک و تردید در وی می‌شود و اما در «جهل» هیچ نوع علم و آگاهی برای مرتکب وجود ندارد و لذا او «جاهل» محسوب می‌گردد.

منشأ شک در شبهات حکمی یا فقدان نص از جانب شارع، یا اجمال نص و یا تعارض دو یا چند نص است، در حالی که منشأ شک در شبهات موضوعی، خلط و اشتباه در امور خارجی است (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ۳۱۳/۲-۳۱۲). در شبهات حکمی برای رفع شک، باید به شارع مقدس مراجعه شود، ولی در شبهات موضوعی به اهل فن و خبرگان عرف مراجعه می‌گردد.

جهل به حکم از نظر شرعی به معنی ندانستن وجوب یا حرمت یا اکراه و یا استحباب عملی است. هرگاه کسی به خاطر ناآگاهی از حکم یک موضوع، مرتکب جرمی شود عمل او مبتنی بر جهل حکمی است. بدین ترتیب شک و شبهه در مورد اصل وجود حکم است (فیض، ۱۳۷۹ش، ۱/۲۷۶)؛ مثل کسی که از حکم سرقت یا شرب خمر آگاهی ندارد و نمی‌داند که برای این دو عمل کیفر مقرر شده است، آن‌گاه مرتکب آنها می‌شود. جهل به موضوع آن است که مکلف، از اصل حکم شرعی یا قانونی آگاه باشد، اما به موضوع یا مکلف به ناآگاه باشد. مثل جایی که مکلف حکم سرقت را می‌داند، ولی حکم سرقت از مال همسر را نمی‌داند.

اگر مکلف به حکم جاهل باشد، ولی متوجه و ملتفت به آن باشد و احتمال حرمت را بدهد و با این وجود سؤال و تحقیق پیرامون آن ننماید، دیگر نمی‌توان گفت که این شخص شبهه داشته است. اما اگر خود جاهل «قاصر» باشد یا اینکه جاهل «مقصر» باشد، اما به حکم التفاتی ندارد و ذهن او متوجه تحقیق و تفحص نشده است، در اینجا می‌توان گفت که این مکلف در شبهه به سر می‌برد و این شبهه به وسیله «قاعده درء» برداشته می‌شود.

در جهل تقصیری جاهل مقصر کسی است که می‌تواند از احکام قانونی و شرعی تحصیل آگاهی نماید؛ ولی در این امر کوتاهی و سهل‌انگاری کرده، به دنبال کسب آگاهی نرفته، با وجود احتمال حرمت و ممنوعیت در یک عمل، بدون اینکه پرسش نماید و از حقیقت آگاه شود، آن عمل را انجام داده و سپس معلوم می‌شود که مرتکب یک عمل مجرمانه شده است. این ناآگاهی را «جهل تقصیری» می‌نامند. بر اساس این تفصیل، ناآگاهی چنین شخصی عذر

تلقی نمی‌شود و حقوق جزای اسلامی او را مجرم و درخور کیفر می‌شناسد. در جهل قصوری جاهل قاصر در شرایطی است که به هیچ‌وجه نمی‌تواند به قانون دسترسی و آگاهی پیدا کند؛ مثل اینکه در مکان دورافتاده‌ای زندگی می‌کند که رابطه‌ای با مراکز علمی، دینی و رسانه‌ای ندارد و نمی‌تواند داشته باشد (فیض، ۱۳۷۹ش، ۱/۲۷۶). این نوع ناآگاهی به «جهل قصوری» موسوم است و در حقوق جزای اسلامی موجب سقوط حد است. هم‌چنین از مصادیق جهل قصوری موردی است که شخص کوتاهی نکرده، تفحص و تحقیق می‌کند؛ اما در عین حال از مفاد قانون اطلاع حاصل نمی‌کند. در چنین حالی جهل او عذر محسوب می‌شود. قاعده «تدرء الحدود بالشبهات» عام است و تمام اقسام شبهات را در بر می‌گیرد؛ به جهت اینکه «الف و لام» در شبهات که با لفظ جمع همراه شده مفید عموم است و شامل هر شبهه‌ای چه موضوعیه و چه حکمیه، اعم از جهل تقصیری و قصوری می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۴۰۱ق، ۱/۱۷۸).

از آنجا که مجازات یک نوع حکم و معلول موضوع است، با عدم احراز موضوع (جرم)، حکم مجازات) بر آن مترتب نمی‌شود. از این رو، فقها در مورد شمول قاعده نسبت به شبهات موضوعیه بحثی ندارند و اساساً مخالفی در این مسئله وجود ندارد. صاحب کتاب تکملة المنهاج می‌نویسد: «... چنانچه کسی مالی را به گمان اینکه از آن اوست، بردارد و بعد روشن شود که مالک آن نبوده است، حد سرقت بر او جاری نمی‌شود» (خویی، ۱۴۲۲ق، ۱/۳۴۴). در خصوص شبهات حکمیه، گروهی از فقها قائل به تفصیل شده، معتقدند که وقتی جهل قصوری باشد مشمول قاعده می‌شود؛ ولی اگر جهل تقصیری و ناشی از کوتاهی مرتکب در یادگیری احکام باشد، قاعده جاری نمی‌شود.

جهل در میان فقهای اهل سنت مشهور است، به جهل معذّر (عذرآور) و غیرمعذّر. جهل غیرمعذّر آن است که نمی‌تواند عذری قانونی یا اخروی برای جاهل به‌شمار رود، مانند جهل به عقاید و ارکان دین. در مقابل، جهل معذّر آن است که فرد متصف به آن مشمول عقاب نیست، مانند جهل آن دسته از مسلمانان بیرون از دارالاسلام که به آنجا مهاجرت نکرده و از احکام شرعی بی‌اطلاع‌اند (سغناق، ۱۴۲۳ق، ۴/۱۷۲۵-۱۷۲۴). اغلب فقهای امامیه جهل تقصیری را برای دفع مجازات و اعمال قاعده درأ نمی‌پذیرند. اما در مورد جهل قصوری به دلیل وجود روایات، قاعده درأ و قاعده قبح عقاب بلا بیان مجازات را از مرتکب دفع می‌نمایند.

مفهوم سرقت در لغت و اصطلاح

سرقت واژه‌ای عربی و مشتق از ماده سرق است و به معنای دزدیدن است که سارق اسم فاعل و سرقت مصدر آن است. استراق سمع به معنای دزدانه گوش کردن، از همین کلمه ساخته شده است. سرق و مشتقات آن نه بار، در هفت آیه و در چهار سوره قرآن کریم به عنوان عملی نکوهیده تکرار شده است.

در فقه امامیه اکثر فقها سرقت را تعریف نکرده‌اند و بدون تعریف سرقت به بیان شرایط آن پرداخته‌اند و برخی از فقها تنها سارق را تعریف کرده‌اند. شرایط سرقت موجب قطع این است که سارق عاقل، مختار باشد و در مال مسروقه شریک نباشد و برای او شبهه‌ای که موجب شود سارق فکر کند مال خودش است وجود نداشته باشد و مقدار آن از ربع دینار بیشتر باشد، مال در حرز باشد و او اجازه ورود به آن حرز را نداشته باشد و مال را از حرز خارج کند (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۳ق، ۴۱۱).^۶

از نظر فقهای اهل سنت سرقت، گرفتن مال دیگری است به طور پنهانی، از جایی که برای نگه‌داری آن مال شایسته است. ابن‌قدامه در تعریف سرقت می‌گوید: سرقت برداشتن مال غیر است به صورت مخفیانه و پوشیده (ابن‌قدامه ۱۳۸۸ق، ۱۰۴/۹).^۷ شیرازی سرقت را عبارت از گرفتن مال دیگری به صورت پنهانی و پوشیده می‌داند (شیرازی، بی‌تا، ۳۵۳). عمل سرقت اعم از مستوجب حد یا تعزیر دارای سه خصوصیت «مال غیر بودن» «مخفیانه بودن» «از حرز بردن»، در تعریف است، به گونه‌ای که با نبود هر یک از اوصاف ذکر شده، عمل سرقت واقع نشده است.

مفهوم مالکیت

مالکیت در اسلام طبق یک تقسیم‌بندی به مالکیت خصوصی، مالکیت عمومی و مالکیت دولتی تقسیم می‌شود. در این نوشتار مالکیت خصوصی مورد نظر است. مالکیت (ملکیت) به رابطه‌ای گفته می‌شود که بین شخص با شیء یا وسیله‌ای مادی (خانه، ماشین و...) وجود

۶. السرقة الموجب للقطع مشترط بكون السارق عاقلا، مختارا له لا حظ له في المسروق، ولا شبهة عليه فيه، ما مقداره ربع دینار فما زاد، من حرز لا يجوز له دخوله إلا بإذن وإخراج عنه.

۷. «السَّرْقَةُ: أَخَذُ الْمَالَ عَلَيَّ وَجْهَ الْخَفِيَّةِ وَالْإِسْتِتَارِ.»

دارد. مالکیت عبارت است از حق استعمال و بهره‌برداری و انتقال یک چیز به هر صورت، مگر آنکه قانون استثناء کرده باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱ش، ۵۹۹). در فقه نیز در رابطه با مالکیت تعاریفی وجود دارد. طباطبایی در تعریف مالکیت می‌گوید: «حقیقت مالکیت فقط یک اعتبار عقلایی است؛ عقلاء چیزی را که در دست کسی قرار دارد، علقه‌ای بین او و چیزی که در اختیار وی می‌باشد اعتبار می‌کنند که این رابطه منشأ تسلط وی بر آن چیز است» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱ق، ۵۹/۱).

در اسلام به مالکیت فردی بها داده شده است. قاعده تسلیط و قاعده احترام از جمله دلایل محترم شمردن مالکیت افراد است و بر همین اساس تعرض به اموال خصوصی مردم توسط هیچ‌کس عقلاً و شرعاً پذیرفته نیست، چرا که هر اندازه مالکیت انسانها محدودتر گردد به همان اندازه عشق به کار و فعالیت از او سلب می‌شود و رکود اقتصادی ایجاد می‌گردد. سرقت یکی از مهمترین جرایم علیه اموال و مالکیت اشخاص است.

مالکیت خصوصی مقصود رابطه‌ای است اختصاصی بین فرد انسان با مال که منع دیگران را از انتفاع موجب می‌شود، یا به شکلی است که مداخله دیگران را جز در صورت ضرورت و موارد استثنایی، در آن مال محدود می‌کند. مالکیت خصوصی در نظام اقتصاد اسلامی چنان مورد توجه و احترام قرار گرفته که از سوی قرآن کریم، حکم بردن دست سارق یعنی متجاوز به حریم این نوع مالکیت صادر شده است. یعنی کسی که با بی‌احترامی به حق مالکیت به تصرف در شیء اقدام کرده است، مجازات می‌شود. هم‌چنین قرآن در جایی دیگر می‌فرماید: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ: اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، مگر اینکه تجارتي از روی رضایت انجام داده باشید» (نساء، ۲۹). در تویح مبارک آمده است: «لَا يَحِلُّ لَاحِدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ: جایز نیست کسی در مال دیگری بدون اجازه دخل و تصرف نماید» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۵۴۱/۹). امام زمان علیه السلام رضایت و اذن مالک را جواز تصرف دانسته و بدون آن هرگونه تصرفی را حرام و باطل می‌دانند.

در صورتی که شخص مالکیت را از راه مشروع و درست به دست آورده باشد، قانون آن را معتبر می‌شناسد و از آن حمایت می‌کند. از موارد حمایت قانون از مالک، می‌توان به حمایت از وی در برابر غاصب اشاره کرد. حق مالکیت، کاملترین حق عینی است و منظور

از کامل بودن این است که این حق تمام اختیارات را جهت استفاده و بهره‌برداری به صاحب خود خواهد داد. مالکیت دو نوع است: مالکیت عین و مالکیت منفعت. امام خمینی به مناسبت حدیث سلطنت (الناس مسلطون علی اموالهم)، بارها به موضوع مالکیت خصوصی پرداخته‌اند. به نظر ایشان حق سلطه اشخاص بر اموال خود از احکام عقلایی است که توسط شارع امضاء شده و به موجب آن مالکان حق هرگونه تصرفی اعم از حقیقی و اعتباری و حق حفظ مال خود و ممانعت از مداخله و استیلائی دیگران بر آن را دارند (خمینی، بی‌تا، ۱/۴۵۷-۴۵۶).

شبهه در سرقت از نظر فقه‌های مذاهب اسلامی

سرت به عنوان یک جرم علاوه بر دارا بودن شرایط عمومی جرم که شامل عنصر قانونی، عنصر معنوی و عنصر مادی دارای شرایط اختصاصی است که آن را از سایر جرایم متمایز و مشخص می‌کند. ربودن مال، منقول بودن مال، متعلق به غیر بودن، وجود قصد مجرمانه یا متقلبانه از ارکان اختصاصی در سرقت است. در مورد سرقت حدی نداشتن گمان مالکیت یا شبهه در سرقت که یکی از عوامل اجرای حد است، از مصادیق عنصر معنوی جرم سرقت به‌شمار می‌آید.

مستند فقها برای سقوط حد در مورد شبهات روایتی از رسول خدا ﷺ است، که در منابع فقه‌های امامیه و اهل سنت به آن اشاره شده است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حدود را با وجود شبهه ساقط کنید و در حد شفاعت و کفالت و قسم پذیرفته نیست (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۴۷/۲۸)^۸ یا حدود را با وجود شبهه تا جایی که می‌توانید دفع کنید (سیوطی، ۱۴۱۱ق، ۱۲۲؛ ابن‌بابویه، ۱۴۱۳ق، ۷۴/۴)^۹. ممکن است شبهه برای متهم در هنگام عمل مجرمانه یا برای قاضی هنگام دادرسی ایجاد شود، که در هر دو حالت موجب سقوط حد می‌شود.

همه فقه‌های مذاهب اسلامی به اتفاق عدم وجود شبهه را از شرایط سرقت حدی می‌دانند. در روایات متعددی به شبهاتی که موجب سقوط حد قطع می‌شود پرداخته شده است. در تمامی روایات به دلیل وجود شبهه حد قطع دست از سارق برداشته می‌شود ولی سارق تعزیر می‌شود و نسبت به آنچه سرقت نموده ضامن است. برای اجرای حد قطع ید بر سارق شروطی

۸. «ادْرءُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ وَلَا شَفَاعَةَ وَلَا كَفَالَهَ وَلَا يَمِينَ فِي حَدٍّ.»

۹. ادْرءُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

وجود دارد که از جمله آنها ارتفاع شبهه است. هم‌چنان‌که خلاف و اشکالی نیست در اینکه حد قطع به واسطه عروض شبهه، مانند دیگر حدود ساقط می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۸۱/۴۱). نجفی علم به تعلق مال به غیر و علم به حرمت سرقت را از شروط سرقت حدی می‌داند و بر این عقیده است که عدم علم به تعلق مال به غیر از مصادیق شبهه موضوعی و عدم علم به حرمت ربودن مال غیر از مصادیق شبهه حکمی است.

اگر توهّم ملکیت برای غیر مالک باشد و هم‌چنین اگر مال مشترک باشد و در مقدار سهم خودش شک داشته باشد، حد قطع اجرا نمی‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۶۰/۴). دست کسی که با گمان به ملک یا حلیت، مالی را برداشته و بعد معلوم شده که او مالک آن نیست و آن مال برای او حلال نیست، مانند جایی که گمان می‌کرده آن مال اوست و سپس معلوم شد که مال دیگری است، یا از بدهکاری که باذل است (یعنی قصد دادن بدهی خود را دارد) به مقدار مالی که از او طلب دارد، سرقت می‌کند و می‌پندارد مقاصه به‌طور خودسرانه و بدون اذن حاکم جایز است، قطع ید اجرا نمی‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۲۶/۹).

شبهه در سرقت از مصادیق جهل و شبهه موضوعی است و در نتیجه حکم آن همان حکم شبهه موضوعی است. در شبهه موضوعی معمولاً حکم به رفع مسئولیت می‌شود. در سرقت و سایر جرایم حدی نبودن شبهه حکمی و موضوعی معتبر است. هم‌چنین اگر سارق گمان کند که مالک حرز است، یا حرز و مال یا یکی از آنها متعلق به فرزندش است و خلافش معلوم شود، مجازات حد بر او جاری نمی‌شود.

اگر سارق ادعا کند که مالک، کالا را به او بخشیده، یا به او اجازه برداشتن آن را داده، یا آنکه آن کالا ملک خود اوست، مالک قسم می‌خورد، و دست او بریده نمی‌شود. چون با این ادعا برای حاکم شبهه ایجاد شده، اگرچه در واقع و نفس الامر برای سارق شبهه‌ای نیست و سارق به خوبی می‌داند که کالا متعلق به خودش است یا نه (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۴۲/۹). در مورد شبهه ایجادشده برای قاضی فقها هم‌نظر هستند و شبهه ایجادشده را مانع اجرای حد بر سارق می‌دانند. با توجه به عام بودن لفظ شبهه، چه شبهه نزد متهم باشد، اعم از اینکه شبهه حکمی باشد یا شبهه موضوعی باشد و یا شبهه نزد قاضی باشد اعم از اینکه شبهه حکمی باشد یا موضوعی، با وجود شبهه مجازات از متهم برداشته می‌شود. شبهه در سرقت از مصادیق شبهه موضوعی است که همه فقههای امامیه به اتفاق بر سقوط حد به واسطه شبهه موضوعی حکم می‌دهند.

فقهای اهل سنت نیز هم چون فقهای امامیه نداشتن شبهه مالکیت برای سارق را شرط سرقت حدی می دانند. از شرایط سرقت این است که سارق در مال مسروقه مالکیت یا چیزی که تعبیر به مالکیت شود یا شبهه مالکیت نداشته باشد، زیرا مال و آنچه تعبیر به مال می شود یا شبهه مالکیت دارد نیاز به سرقت آن مال ندارد، چرا که ارکان سرقت در مورد او تحقق نمی یابد (کاسانی، ۱۴۰۶ق، ۷/۷۰).

زرقانی از نبود شبهه به عنوان یکی از شروط سرقت حدی نام می برد. از نظر ابن عرفه سرقت خارج کردن مال دیگری به وسیله فرد مکلف آزاد که صغیر نباشد و مال محترم باشد به مقدار نصاب از حرز به صورت پنهانی بدون هیچ شبهه را گویند (زرقانی، ۱۴۲۲ق، ۸/۱۶۰).

ابن حجر هیتمی از عدم شبهه به عنوان یکی از شروط سرقت حدی نام می برد. شرط سوم برای سرقت، نبود شبهه است، همان طور که در اخبار صحیح آمده است: «حدود را به واسطه وجود شبهه دفع کنید» و در روایت صحیح آمده است: «تا جایی که می توانید حدود را از مسلمین دفع کنید» (ابن حجر هیتمی، بی تا، ۹/۱۳۰). ابوالنجا حجاوی نیز در تعریف سرقت از عدم شبهه به عنوان یکی از شرایط سرقت نام می برد (ابوالنجا حجاوی، بی تا، ۴/۲۷۴).^{۱۰} به طور کلی همه فقهای مذاهب اسلامی نبود شبهه مالکیت برای سارق را در کنار سایر شرایط سرقت شرط اجرای حد می دانند. از جمله مصادیق شبهه در سرقت با گمان مالکیت می توان سرقت از خویشاوندان، سرقت شریک از مال مشترک، سرقت از مال غنیمت، سرقت از بیت المال و همچنین سرقت امین و سرقت مهمان و اجیر را نام برد. همچنین می توان سرقت وراثت از مال وارثی و سرقت راهن از مرهون را از مصادیق شبهه مالکیت نام برد.

سرقت از اموال خویشاوندان

یکی از مصادیق شبهه در سرقت، سرقت از خویشاوندان است، که شامل سرقت از اموال فرزند، سرقت فرزند از اموال پدر، سرقت مادر از اموال فرزند و سرقت زوجین از یکدیگر می شود. برخی از قواعد فقهی هستند که از حاکمیت و سلطه اشخاص به اموال خود سخن می گویند. یکی از مبانی مهم فقه اسلامی که زیربنای بسیاری از مقررات اسلامی قرار گرفته، قاعده تسلیط است که از آن با تعبیر «الناس مسلطون علی اموالهم» یاد می کنند که بیان کننده

۱۰. أخذ مال محترم لغیره وإخراجه من حرز مثله لا شبهة فیه علی وجه الاختفاء.

این معنی است که هر مالکی نسبت به مال خود تسلط کامل دارد و همان‌طور که می‌تواند هرگونه تصرفی اعم از مادی و حقوقی در مال خود داشته باشد و هیچ‌کس نمی‌تواند او را بدون مجوز شرعی، از تصرفاتش منع کند. هم‌چنین مالک می‌تواند مانع از هرگونه تصرفی از سوی دیگران در اموال خود شود. هم‌چنین قاعده احترام مال و کار مسلمان نیز محفوظ و در پناه بودن مال مسلمانان از تصرف رایگان و دست‌درازی به آن بحث می‌کند، به این معنی که مال مسلمانان حرمت و حریم داشته، تجاوز و دستبرد به آن جایز نیست و در مقابل دستبرد و تجاوز مجازات وجود دارد.

در سرقت از خویشاوندان نیز در صورتی که تمام شرایط سرقت که شامل سرقت‌کردن کسی که بالغ، عاقل، مختار باشد، مال را به صورت مخفیانه از حرز یعنی جایی که کالا در آن نگهداری می‌شود، پس از شکستن حرز سرقت نماید، هیچ شبهه‌ای مبنی بر مالکیت سارق وجود نداشته باشد، مال دزدیده‌شده مال فرزندش (فرزند سارق) نباشد، مال دزدیده‌شده مال سیدش نباشد، کالای دزدیده‌شده کالای خوراکی در سال قحطی نباشد، مال نباید از اموال دولتی عمومی وقف عام یا وقف بر جهات عامه باشد، مال دزدیده‌شده بیشتر از یک‌چهارم دینار طلای خالص مسکوک باشد، وجود داشته باشد حد بر سارق جاری می‌شود. در صورتی که هر یک از افراد خانواده به صورت مخفیانه و بدون رضایت صاحب مال از اموال دیگری چیزی بردارد، سارق محسوب می‌شود، اما در اینکه آیا مجازات حد بر او جاری می‌شود نظرات مختلفی وجود دارد که به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. سرقت پدر از اموال فرزند

همه فقهای مذاهب اسلامی سرقت پدر و جد پدری از مال فرزند را به عنوان مصادیق شبهه در سرقت که موجب سقوط مجازات حد می‌شود، می‌پذیرند. از میان علمای شیعه حلی سرقت مادر از مال فرزند را به حکم پدر ملحق دانسته است.

فقهای امامیه و اهل سنت، به روایت نبوی شریف «انت و مالک لایبک» بر حکم عدم قطع دستان پدر سارق استناد کرده‌اند؛ این روایت مورد تمسک و استناد فقهای اهل سنت برای تسری حکم به مادر و معافیت وی از مجازات حد سرقت به‌خاطر سرقت از اموال فرزندش نیز قرار گرفته است. بر این اساس می‌توان محکمترین دلیل را روایت نبوی شریف دانست. فقهای اهل سنت علاوه بر روایت مشهور نبوی و قاعده درأ حد به واسطه عروض شبهه

استدلالاتی دیگری را دلیل سقوط حد می‌دانند، که از میان این استدلالها تنها روایت و شبهه پذیرفتنی است.

از قواعد مسلم در نزد فقهای امامیه آن است که چنانچه سارق، پدر صاحب مال باشد و سرقت واجد شرایط و مستوجب حد باشد، کیفر قطع ید در حق او اجرا نمی‌شود. در این مسئله بین فقهای امامیه اتفاق نظر وجود دارد. فاضل هندی در مورد سرقت پدر و جد پدری از مال فرزند می‌گوید: «دست پدر و جد پدری در سرقت از مال فرزند قطع نمی‌شود و فقها در این مورد اتفاق نظر دارند و کسی مخالف آن نیست، اما نگفته‌اند که جد و هر کسی که مستحق نفقه است اگر در حد نیاز از اموال فرزند برآید، دستش قطع نمی‌شود» (فاضل هندی، ۱۴۲۴ق، ۲/۴۲۲).

نجفی می‌گوید: «هفتم از شرایط اجرای حد سرقت آن است که سارق پدر صاحب مال نباشد. در این حکم نظر مخالفی نیافتم بلکه اجماع به دو نوعش (محصل و منقول) بر آن است، مضافاً بر اینکه در صورتی که پدر فرزندش را به قتل برساند، در مقابل فرزندش قصاص نمی‌شود و هم‌چنین قول پیامبر ﷺ است که فرمود: «انت و مالک لایبک» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۸۸/۴۸۷-۴۸۸).

حلبی می‌گوید: «هرگاه شروط تحقق حد سرقت کامل شد، قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن به طوری که انگشت شست و کف دست او باقی بماند، واجب می‌شود و در این حکم فرقی بین حر و عبد، مسلم و ذمی و خویشاوند یا اجنبی وجود ندارد، مگر در سرقت والدین از فرزندشان در هر صورت که حد قطع جاری نمی‌شود (ابوالصلاح حلبی، ۱۴۰۳ق، ۴۱۱). چنانکه ملاحظه می‌شود فقهای مذکور و نیز سایر فقهای امامیه، در این حکم اتفاق نظر دارند که اگر پدر از اموال فرزندش سرقت کند و سرقت واجد شرایط اجرای کیفر حد سرقت باشد، دست پدر قطع نمی‌شود.

محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام صادق ﷺ درباره مردی پرسیدم که نیازمند مال پسرش است، آیا می‌تواند در آن تصرف کند؟ فرمود: هر چه می‌خواهد، بدون آنکه اسراف کند، از آن بخورد» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۷/۲۶۲).

در روایتی دیگر ابوحمزه ثمالی می‌گوید: امام باقر ﷺ فرمود: «رسول خدا ﷺ به شخصی چنین گفت که تو و اموال تو از آن پدرت هستید، سپس امام ﷺ فرمود: دوست ندارم که پدر

چیزی از مال فرزندش بردارد، مگر آنچه به آن نیاز دارد و چاره‌ای از آن نداشته باشد. خداوند فساد را دوست ندارد» (همان‌جا).

از مجموع روایاتی که در مورد سرقت از مال فرزند وجود دارد می‌توان نتیجه گرفت: الفاظ این روایات عرفاً در اثبات مالکیت مطلق پدر بر مایملک فرزند نیست تا پدر اجازه داشته باشد به هر مقدار که بخواهد از مال فرزند بردارد بلکه برداشت از مال فرزند نباید بیشتر از حد نیاز باشد. مشهور فقیهانی که به عدم قطع دست پدر حکم داده‌اند، به دلیل حرمت عمل، در صورت سرقت بیش از نیاز پدر تعزیر پدر را جایز دانسته‌اند.

بررسی کتب فقهای حنفی نشان می‌دهد که بنابر مذهب حنفی، وجود هرگونه قرابت چه نسبی و چه سببی مانع از اجرای حکم قطع می‌شود.

سرخسی از فقهای حنفی، دو دلیل بر عدم اجرای مجازات قطع در مورد پدری که از اموال فرزندش سرقت کرده باشد، ذکر می‌کند: اول: روایت نبوی «انت و مالک لاریک»؛ دوم: پدر معمولاً بدون اذن داخل منزل فرزندش می‌شود و خانه فرزند برای پدر حرز محسوب نمی‌شود (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ۱۵۱/۹).

فقهای مالکی نیز هم‌چون سایر فقها سرقت اصول از فروع را به دلیل وجود حدیث نبوی موجب حد قطع دست نمی‌دانند. ولی در مورد سرقت فروع از اصول اجرای حد بر فروع را لازم می‌دانند. و دلیل ایشان وجود آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» است و در مورد ذوی الارحام اگر مرتکب دزدی شوند، چون شبهه مالی درباره آنان وجود ندارد، مجازات قطع ید درباره آنان اعمال می‌شود.

بعضی از فقهای اهل سنت، از قبیل ابن ثور و ابن منذر، سرقت پدر از مال فرزند را به دلیل عموم آیه سرقت موجب حد می‌دانند، لیکن بسیاری از فقها با استناد به روایت «انت و مالک لایبک»، که منسوب به پیامبر اکرم ﷺ بوده و بر تعلق شخص و اموالش به پدرش تأکید دارد، معتقدند که هرگاه پدر از مال فرزند سرقت کند حد بر او جاری نخواهد شد (فتحی بهنسی، ۱۴۰۹ق، ۳۰).

سیوطی در مورد شبهه بیان می‌دارد: شبهه حد را ساقط می‌کند، جدا از اینکه شبهه فاعل باشد یا شبهه محل، در سرقت از مال پدر یا جد، فرزند و نوه، ارباب و پدر ارباب و فرزندش دست سارق به دلیل وجود شبهه قطع نمی‌شود، چون این افراد استحقاق نفقه دارند و دست

سارق در سرقت از مالی به گمان اینکه مال خودش یا مال پدرش یا فرزندش بوده به دلیل وجود شبهه قطع نمی‌شود (سیوطی، ۱۴۱۱ق، ۱۲۳).

فقهای شافعی هم چون فقهای سایر مذاهب سرقت اصول از فروع (پدر و جد پدری از فرزند و نوه) را موجب قطع دست نمی‌دانند (نووی، ۱۴۱۲ق، ۱۰/۱۲۰). در سرقت فرزند از مال پدر و هرچه بالا رود و از مال فرزند هرچه پایین رود دست سارق به دلیل وجود شبهه قطع نمی‌شود؛ به دلیل اینکه استحقاق دریافت نفقه از یکدیگر دارند حد قطع ساقط می‌شود (ابن حجر هیتمی، بی تا، ۱۳۰/۹).

ابن قدامه عدم شبهه مالکیت را به عنوان شرط پنجم در مال مسروقه ذکر نموده، چرا که حدود به واسطه شبهات دفع می‌شود و سرقت پدر از مال فرزند را به دلیل سخن پیامبر ﷺ که فرمودند: «تو و مالت از آن پدرت هستی» مشمول حد نمی‌داند (ابن قدامه، ۱۴۱۴ق، ۷۴/۴).

در سرقت از مال والدین و مال فرزندان دست سارق قطع نمی‌شود، جدا از اینکه مال پدر باشد یا مادر و یا مال پسر باشد یا دختر و مال جد باشد یا جده و فرقی نمی‌کند که نسبتش از طریق پدر باشد یا مادر. اما در مورد سرقت سایر بستگان (دایی و عمه) دست دزد قطع می‌شود (ابوالنجا حجاوی، بی تا، ۲۸۲/۴).

فقهای اهل سنت اتفاق نظر دارند که دست پدر و مادر در سرقت از اموال فرزند قطع نمی‌شود و تنها در مورد سرقت جد با هم اختلاف دارند. از نظر فقهای حنفی در صورت سرقت پدر و جد پدری از اموال فرزند، به هیچ وجه حد سرقت بر آنها جاری نمی‌شود و قرابتی که بین آنها وجود دارد، شبهه‌ای است که مانع اجرای حد بر آنهاست. در این موضوع، پدر، مادر، پدربزرگ و مادربزرگ مادری و پدری مساوی هستند.

فقهای حنبلی در مورد سرقت سایر بستگان (به غیر از پدر) می‌گویند: اگر ذوی الارحام مرتکب دزدی شوند، چون شبهه مالی درباره آنان وجود ندارد، مجازات قطع ید درباره آنان اعمال می‌شود. فقهای اهل سنت به دو دلیل عمده برای استثناء خویشاوندان از مجازات سرقت استناد کرده‌اند: یکی وجود روایات متعدد از جمله روایت مشهور «انت و مالک لایبک» و دوم قاعده ادراً الحدود بالشبهات، حد به واسطه عروض شبهه دفع می‌گردد.

در سرقت از مال فرزند توسط پدر با در نظر گرفتن روایات وارد شده و اجماعی که در بین فقها وجود دارد، در صورتی که سرقت بیش از حد نیاز نباشد، می‌توان مجازات را از

پدر دفع کرد، ولی اگر بیشتر از حد نیاز باشد و به حد نصاب سرقت برسد، پدر تعزیر می‌شود.

۲. سرقت فرزند از اموال پدر

فقههای مذاهب اسلامی در مورد سرقت فرزند از اموال والدین نظر متفاوتی دارند. اکثر فقههای امامیه در مورد سرقت از اموال والدین حکم به قطع دست می‌دهند و کسانی که مخالف این نظر هستند به روایت ابو بصیر استناد کرده‌اند: «از امام باقر علیه السلام سؤال شد: اگر کسی از منزل پدرش سرقت کرد؟ حضرت علیه السلام فرمود: دستش بریده نمی‌شود؛ چرا که فرزند از ورود به خانه پدرش منع نمی‌شود. این شخص خائن است و همین‌طور اگر از منزل برادر و خواهرش سرقت کرد، دستش قطع نمی‌شود؛ البته اگر بر آنان وارد می‌شده است و او را از ورود منع نمی‌کرده‌اند» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ۱۵۶/۱۴).

فاضل هندی به‌خاطر عام‌بودن آیه قرآن سرقت فرزند از مال پدر و مادر را مستوجب حد قطع می‌داند (فاضل هندی، ۱۴۲۴ق، ۴۲۲/۲). در مورد سرقت فرزند از اموال پدر نیز به دلیل اطلاق آیه و هم‌چنین نظر مشهور فقها و نبود دلیلی که بتوان این حکم را از فرزند دفع کرد، حکم قطع دست اجرا می‌شود. فقههای حنفی در مورد سرقت فروع از اصول نیز اجرای حد بر آنها را واجب نمی‌دانند و قرابت موجود بین آنها را مانع از اجرای حد می‌دانند (ابن‌قدامه، ۱۳۸۸ق، ۳۲۴/۹).

درباره سرقت فروع از اصول رأی به سقوط حد قطع می‌دهند و قرابت و خویشاوندی بین آنها را مانع اجرای حد می‌دانند و دلیل آنها این است که دریافت نفقه فرزند از مال پدر واجب است. هرکس به سبب بعضیت، مستحق دریافت نفقه از مسروق‌منه باشد به سبب دزدیدن مالش دست سارق قطع نمی‌گردد. اگر ذوی الارحام مرتکب دزدی شوند، چون شبهه مالی درباره آنان وجود ندارد، مجازات قطع ید درباره آنان اعمال می‌شود (نووی، ۱۴۱۲ق، ۱۲۰/۱۰).

فقههای مالکی در مورد سرقت فروع از اصول اجرای حد بر فروع را لازم می‌دانند. دلیل ایشان وجود آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» است. و در مورد ذوی الارحام اگر مرتکب دزدی شوند، چون شبهه مالی درباره آنان وجود ندارد، مجازات قطع ید درباره آنان اعمال می‌شود.

در سرقت فرزند از مال پدر و هرچه بالا رود و از مال فرزند هرچه پایین رود دست سارق به دلیل وجود شبهه قطع نمی‌شود، به دلیل اینکه استحقاق دریافت نفقه از یکدیگر دارند حد قطع می‌شود (ابن حجر هبتمی، بی تا، ۱۳۰/۹).

حنابله در صورت سرقت فروع از اصول (اصول: پدر و جد پدری و فروع: فرزند و هرچه پایبتر رود) دو نظر دارند: مطابق با نظر اول اجرای حد بر آنها را واجب نمی‌دانند و قرابت موجود بین آنها را مانع از اجرای حد می‌دانند (ابن قدامه، ۱۴۱۴ق، ۷۴/۴). دلیل اصلی نظر اول این است که دریافت نفقه فرزند از مال پدر واجب است. نظر دوم حنابله در قول مرجوح، اجرای حد بر فروع را لازم می‌دانند. دلیل این گروه برای اجرای حد بر فرزند در سرقت از مال پدر ظاهر آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» است.

در نزد فقهای امامیه در مورد سرقت از اموال پدر دو قول وجود دارد و اکثر فقها حکم به قطع دست می‌دهند. در میان فقهای اهل سنت حنفی و شافعی در این مورد حکم به عدم قطع دست می‌دهند. مالکیه حکم به قطع دست می‌دهند و حنابله دو نظر دارند. در مورد سرقت فروع از اصول به دلیل اینکه روایتی که بتوان حکم را تخصیص زد وجود ندارد، در صورتی که بقیه شرایط سرقت کامل باشد شایسته است حکم قطع ید اجرا شود.

۳. سرقت مادر از اموال فرزند

در میان فقهای امامیه در زمینه اجرای مجازات حد قطع دست در خصوص مادری که از اموال فرزندش سرقت کند، دو نظریه وجود دارد: نظریه اول که قول مشهور فقهای امامیه است، حد سرقت را در مورد مادر اجراشدنی می‌داند؛ در حالی که نظریه غیر مشهور، مادر را در این حالت به پدر ملحق کرده است و هم‌چون پدر، مادر را نیز از اجرای حد قطع دست معاف می‌کند. نجفی می‌گوید: در صورتی که مادر از اموال فرزندش سرقت کند، حکم قطع دست در مورد او اجرا می‌شود (ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷ق، ۴۳۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۸۸/۴۱). حلبی تنها فقیهی از فقهای امامیه است که حکم سرقت حدی را همانند پدر در حق مادر اجراشدنی ندانسته است و اعتقاد دارد که مادر مطلقاً و در هیچ حالت و شرایطی به علت سرقت از اموال فرزندش، مستوجب حد سرقت و قطع دست نخواهد شد.

پدر به دلیل وجود روایات از عموم آیه خارج شده و دلیلی برای خارج شدن دیگر خویشان از شمول حکم و وجوب قطع ید سارق و سارقه نیست. در نتیجه دیگر خویشان به دلیل اطلاق آیه و نبود مقیدی تحت عموم حکم یادشده باقی می‌مانند.

در نظر مشهور فقهای مذاهب اهل سنت دستان پدر و مادر به‌خاطر سرقت از اموال فرزندشان قطع نمی‌شود؛ البته قول شاذ و نادری نیز از یکی از فقهای آنان نقل شده است که حکم سرقت حتی در مورد پدر و مادر نیز جاری می‌شود.

ابن‌قدامة سرقت مادر از مال فرزند را مانند سرقت پدر از مال فرزند جایز می‌داند. چون مادر هم یکی از والدین است و به پدر تشبیه می‌شود و دست پسر از سرقت از مال پدرش و جد پدری قطع نمی‌شود، به دلیل وجود دو روایت؛ زیرا آنها با هم خویشاوند هستند و شهادت یکی از آنها در حق دیگری پذیرفته نیست (ابن‌قدامة، ۱۴۱۴ق، ۷۴/۴). فقهای اهل سنت در مورد سرقت از اموال فرزند حکم پدر را به مادر هم تسری می‌دهند و به یک شکل عمل می‌کنند.

۴. سرقت زوجین از اموال یکدیگر

در سرقت زوجین از مال یکدیگر حکم خاصی وجود ندارد. اگر شرایط اجرای حد موجود باشد، دست سارق را می‌برند. تنها تفاوتی که متصور است در جهت حرز و احراز مال می‌باشد. برای زوجه‌ای که در منزل شوهرش زندگی می‌کند، نسبت به اثاثیه منزل، فرش و لباس و مانند آن حرز و منعی نیست. لذا اگر از این وسایل چیزی را بردارد، سرقت صادق نیست. ولی اگر شوهرش اتاق یا صندوقی دارد که اموالش را درون آن قرار می‌دهد و دربش را قفل می‌کند، در این حالت نسبت به این اموال در حرز، سرقت صادق است؛ اگر زوجه هتک حرز کند، قفل را بشکند، در را باز و مال شوهرش را ببرد، سارق محسوب می‌شود و دستش قطع می‌شود.

شهید ثانی در مورد سرقت زوجین از یکدیگر می‌گوید: «زوجین هرگاه هرکدام از مال دیگری سرقت نماید (در صورتی که مال از دیگری محفوظ و در حراست باشد، دستشان بریده می‌شود) و اما اگر مالشان را از یکدیگر حفظ نکرده باشند، دستشان بریده نمی‌شود» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۴۳/۹).

نجفی در این مورد می‌گوید: «اگر زوجین از مال یکدیگر که در حرز نگه‌داری می‌شود سرقت نماید، دست سارق بدون هیچ اختلافی در بین فقها قطع می‌شود. یک مورد از سرقت زوجه از مال زوج استثناء شده است. اگر شوهر نفقه واجب این زن را در اختیارش نمی‌گذارد و او نیز محتاج به آن است، اگر از مال شوهرش به اندازه نفقه سرقت کند، هر چند سرقت صادق است، لیکن حد قطع جاری نیست؛ ولی اگر بیش از مقدار نفقه و به اندازه حد نصاب دزدی کند، دستش را می‌برند» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۱/۴۹۳-۴۹۲).

در مورد سرقت زوجین از یکدیگر می‌توان گفت تا زمانی که مال از یکدیگر در حرز نباشد سرقت محسوب نمی‌شود و در صورتی که در حرز باشد و میزان مال سرقت شده بیشتر از حد نصاب باشد حد قطع ید جاری می‌شود. در مورد سرقت زوجه از مال زوج می‌توان این مطلب را اضافه کرد که اگر زوج نفقه زوجه را ندهد، چنانچه زوجه به مقدار نفقه سرقت نماید دستش قطع نمی‌شود، ولی اگر بیشتر از نفقه و بیشتر از حد نصاب سرقت بردارد مجازات قطع ید در مورد او اجرا می‌شود.

مذهب حنفی در مورد سرقت زوجین از یکدیگر می‌گوید: اگر یکی از زوجین از دیگری سرقت نماید، دست سارق قطع نمی‌شود، چون زوجین بدون حجب از همدیگر ارث می‌برند و شهادتشان برای هم پذیرفته نیست و از این نظر مثل پدر و فرزند هستند. هم‌چنین زن مستحق دریافت نفقه از مرد است و مرد طبق نظر برخی از فقها حق دارد زن را از تصرفات مالی منع کند و این یک شبهه محسوب می‌گردد (به دلیل وجود روایتی از عمر) (ابن‌قدامه، ۱۳۸۸ق، ۹/۳۲۴).

اگر یکی از زوجین از مال دیگری سرقت کند یا بنده از مال اربابش یا از اموال زن اربابش یا شوهر اربابش بردارد، دستش قطع نمی‌شود؛ به دلیل اجازه‌ای که او در ورود به خانه آنها دارد. اما اگر زوجین از مالی که در حرز است در حالی که در آن ساکن نیستند سرقت نمایند جواب ما برخلاف شافعی است و دست سارق قطع نمی‌شود. اگر سارق از خانه یکی از محارم خود سرقت کند شایسته است که دست سارق قطع نشود (غیتابی، ۱۴۲۰ق، ۷/۳۶).

در مورد سرقت زوجین از مال یکدیگر نظر مذهب مالکی آن است که اگر زوجین جدا از هم زندگی کنند و کالاهایشان از هم جدا باشد، هر کدام مرتکب دزدی از دیگری شود، مجازات قطع ید درباره او اعمال می‌گردد، چون حرز کامل است و هر یک مستقل است.

قرافی و برخی دیگر از فقها در این مسئله، معیار متفاوتی با سایرین را در نظر گرفته‌اند و می‌گویند: اگر زن از غیر خانه‌ای که در آن سکونت دارد، از مال شوهرش دزدی کند دست او قطع می‌شود. بنابراین دیدگاه، اگر زن از خانه‌ای که در آن سکونت دارد، سرقت کند، دستش قطع نمی‌شود، حتی اگر مال در حرز هم باشد (قرافی، ۱۹۹۴م، ۱۲/۱۵۶).

ابن حجر هیتمی هم چنین سرقت زوجین از یکدیگر را موجب سقوط حد نمی‌داند و می‌گوید: روشن است که دست زوجین در سرقت از مال یکدیگر در صورتی که مال در حرز باشد به خاطر عموم ادله قطع می‌شود و شبهه به دلیل استحقاق نفقه و سهم در مال همسر تأثیری ندارد، زیرا مقدر و محدود است (ابن حجر هیتمی، بی تا، ۹/۱۳۰).

از نظر فقهای شافعی در سرقت زوجین از مال یکدیگر سه قول وجود دارد. یکی اینکه در سرقت زوجین از مال یکدیگر دست سارق قطع می‌شود، به دلیل اینکه نکاح، عقدی است علی المنفعه و در سرقت، قطع را اسقاط نمی‌کند. قول دوم این است که دست سارق در سرقت از مال همسر قطع نمی‌شود، چون زوجین بدون حجب از همدیگر ارث می‌برند و شهادتشان برای هم پذیرفته نیست و از این نظر مثل پدر و فرزند هستند. هم چنین زن مستحق دریافت نفقه از مرد است و مرد طبق نظر برخی از فقها، حق دارد زن را از تصرفات مالی منع کند و این یک شبهه محسوب می‌گردد. و قول سوم این است که اگر مرد از مال همسرش بدزدد، دستش قطع می‌شود، اما دست زن در صورت سرقت از مال شوهر، قطع نمی‌گردد. شافعیه برای قول سوم دلیل آورده‌اند و استدلال کرده‌اند به اینکه مرد هیچ حقی در مال همسرش ندارد، تا بتوان براساس آن، حد را در حق وی ساقط نمود، اما زن به خاطر نفقه در مال مرد حق دارد و در صورت برداشتن از آن، دستش قطع نمی‌گردد (نووی، ۱۲/۱۴۱ق، ۱۰/۱۲۰).

فقهای حنابله در مورد سرقت زوجین از یکدیگر می‌گویند اگر مال در حرز نباشد، چون میان آنها مال مشترک است و شبهه مالی با هم دارند، پس حد قطع دست درباره آنان اعمال نمی‌شود، چون هم شبهه مالی وجود دارد و هم حرز کامل نیست. اما اگر زوجین جدا از هم زندگی کنند و کالاهایشان از هم جدا باشد، هر کدام مرتکب دزدی از دیگری شود، مجازات قطع ید درباره او اعمال می‌گردد، چون حرز کامل است و هر یک مستقل هستند.

اگر یکی از زوجین از مال دیگری سرقت نمود دستش قطع نمی‌شود، زیرا میان آنها حرزی وجود ندارد، ولی اگر از حرز سرقت کنند، دو نظر وجود دارد (ابن‌قدامه، ۱۴۱۴ق، ۷۴/۴).

ابوالنجا حجاوی از جمله فقهای حنبلی است که معتقد است در سرقت زوجین در هر صورت حد جاری نمی‌شود. در سرقت زوجین از مال یکدیگر نیز دست سارق قطع نمی‌شود، حتی اگر آن مال در حرز باشد (ابوالنجا حجاوی، بی‌تا، ۲۸۲/۴).

در سرقت زوجین از یکدیگر فقهای امامیه، مالکیه و حنابله معتقدند در صورتی که مال در حرز باشد دست سارق قطع می‌شود و فقهای حنفی معتقدند چه مال در حرز باشد و چه نباشد دست سارق قطع نمی‌شود و فقهای شافعیه در این مورد سه قول دارند. در سرقت زوجین از یکدیگر می‌توان گفت تا زمانی که زوجین با هم در یک مکان زندگی می‌کنند و حرزی برای اموال خود تعیین نکرده‌اند، حکم قطع ید اجرا نمی‌شود.

سرقت از مال مشترک

سرقت از مال مشترک یکی از مصادیق شبهه در سرقت است که با وجود شرایطی موجب سقوط حد در سارق می‌شود. اگر یکی از شرکا از مال مشترک به گمان اینکه بدون اذن شریک، اجازه دارد بردارد، از آن مال بردارد، حد قطع اجرا نمی‌شود و اگر چه آنچه برداشته از میزان سهمش بیشتر باشد و به مقدار نصاب قطع برسد. همین‌طور اگر شریک با علم به حرمت، آن را بردارد، اما نه برای دزدی بلکه برای تقسیم مال و گرفتن اذن بعد از آن، حد قطع دست اجرا نمی‌شود. ولی اگر شریک به قصد سرقت و با علم به حکم، مالی را بردارد، قطع دست سارق اجرا می‌گردد و همچنین اگر سارق مال دیگری را به توهم اینکه مال خودش است، بردارد دستش قطع نمی‌شود؛ زیرا سرقت نیست و اگر از مال مشترک به اندازه سهمش سرقت نماید دستش قطع نمی‌شود و اگر بیشتر از سهمش باشد که به اندازه نصاب حد قطع باشد، دستش قطع می‌گردد.

در سرقت از مال مشترک در صورتی که یکی از شرکا از مال مشترک با علم به حکم و قصد سرقت به مقدار نصاب بردارد، دستش قطع می‌شود، ولی اگر با قصد سرقت نباشد و به حرمت عمل خود آگاه نباشد به دلیل وجود شبهه مجازات قطع اجرا نمی‌شود.

فقهای اهل سنت شرط مشترک نبودن مال مسروقه را برای اجرای حد لازم می‌دانند. آنها می‌گویند برای دزد در مال مشترک نصیبی است، پس در سرقت از مال مشترک شبهه ایجاد می‌شود و از اجرای قطع جلوگیری می‌کند (مرغینانی، بی‌تا، ۳۶۲/۲). از نظر فقهای امامیه اگر یکی از شرکا از مال مشترک به گمان اینکه بدون اذن شریک، اجازه دارد بردارد، از آن مال بردارد، حد قطع اجرا نمی‌شود و اگرچه مسروق بیشتر از میزان سهمش باشد و به مقدار نصاب قطع برسد. ولی اگر شریک به قصد سرقت و با علم به حکم، مالی را بردارد، قطع دست سارق اجرا می‌گردد. فقهای اهل سنت معتقدند در سرقت از مال مشترک به خاطر شبهه حد قطع اجرا نمی‌شود.

سرقت از مال غنیمت

نزد فقهای امامیه در مورد سرقت از غنائم سه نظر وجود دارد. نظر اول مطلقاً عدم قطع دست سارق است، حتی اگر زائد از سهمش از غنائم برداشته باشد و مال ربوده شده بیشتر از نصاب قطع باشد. مفید از موافقان این نظریه است (مفید ۱۴۱۳ق، ۸۰۳). نظر دوم قائل به تفصیل است بدین صورت که آنچه سارق از مال غنیمت سرقت کرده است زیادتر از سهم سارق باشد و این زیادی اگر به اندازه نصاب قطع برسد حد قطع جاری می‌شود و در غیر این صورت دست سارق قطع نمی‌شود. موافقین با قول دوم کسانی چون طوسی چنین موردی را بیان نمودند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ۷۱۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۶۰/۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۱/۴۸۳)^{۱۱}. نظر سوم نظر گروهی از فقهاست که در بحث حکم سرقت از مال غنیمت توقف نموده هیچ یک از دو نظر اول و دوم را بر یکدیگر ترجیح نداده‌اند.

در سرقت از غنائم نظر بهتر این است که بگوییم اگر سارق از حرمت عمل خود آگاه باشد و مال مسروقه بیش از سهمش باشد و به مقدار نصاب برسد، حکم قطع ید اجرا می‌شود. در فقه حنفیه در سرقت از بیت‌المال و غنائم دو نظر وجود دارد: یکی اینکه دست سارق بیت‌المال و غنائم قطع می‌شود و نظر دیگر این است که دست سارق قطع نمی‌شود، زیرا در آن سهم دارد. در سرقت از مال غنیمت که خودش یا فرزندش یا پدرش یا اربابش در آن حق دارد دست سارق قطع نمی‌شود (ابوالنجا حجاوی، بی‌تا، ۲۸۲/۴).

۱۱. فلو سرق من مال الغنیمه فيه (روایتان: إحداهما لا یقطع و الأخری إن زاد ما سرقه عن نصیبه بقدر النصاب قطع) و التفصیل حسن.

در نزد فقهای امامیه در مورد سرقت از غنیمت سه نظر وجود دارد. نظر اول مطلقاً عدم قطع دست سارق است. نظر دوم قائل به تفصیل است. نظر سوم نظر گروهی از فقهاست که در بحث حکم سرقت از مال غنیمت توقف نموده و هیچ‌یک از دو نظر اول و دوم را بر یکدیگر ترجیح نداده‌اند. در نظر فقهای اهل سنت فقهای حنفی در این مورد دو نظر دارند و فقهای سایر مذاهب حد قطع را جاری نمی‌دانند.

سرقت از بیت المال

شبهه مالکیت سارق در بیت‌المال، از این جهت که یکی از افراد جامعه تحت پوشش بیت‌المال است، متصور است. در مورد سرقت از بیت‌المال چهار گروه وجود دارند. اکثر فقهای اهل سنت، حنفیه، حنابله و شافعیه و برخی از فقهای امامیه و زیدیه معتقدند دست سارق بیت‌المال قطع نمی‌شود. حلی در مورد سرقت از بیت‌المال می‌گوید: در صورتی که مسلمان به مقدار حقیق از بیت‌المال بردارد دستش قطع نمی‌شود، ولی اگر بیشتر از حقیق و نصاب حد سرقت بردارد دستش قطع می‌شود (حلی، ۱۴۲۰ق، ۳۵۴/۵). فاضل مقداد معتقد است در سرقت از بیت‌المال دو قول وجود دارد یکی اینکه دست قطع نمی‌شود و بنابر قول دیگر اگر بیشتر از حد نصاب باشد دست سارق قطع می‌شود (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ۳۷۴/۴).

در سرقت از بیت‌المال دست سارق قطع نمی‌شود، به دلیل اینکه متعلق به عموم مردم است و برای سارق در آن حق است. اگر ذمی از بیت‌المال سرقت کند، دستش قطع می‌شود، به دلیل اینکه او در بیت‌المال سهم ندارد. خلاصه اینکه در صورت وجود شبهه در سرقت دست سارق به دلیل حدیث «حدود با شبهات دفع می‌شود» قطع نمی‌شود و مذهب حنفیه، شافعیه و حنبلی موافق این نظر هستند. مالکیه می‌گوید: دست سارق در صورت وجود شبهه نیز قطع می‌شود و این مطلب به دلیل عموم آیه قرآنی است که قطع دست سارق را واجب می‌داند (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ۵۴۵۳/۷-۵۴۵۲). در نزد فقهای حنابله دست کسی که از بیت‌المال سرقت کند قطع نمی‌شود، زیرا بیت‌المال مال عامه است و سارق جزئی از عامه است. در سرقت مسلمان از بیت‌المال دست سارق قطع نمی‌شود. هم‌چنین در سرقت بنده از بیت‌المال در صورتی که اربابش مسلمان باشد دست دزد قطع نمی‌شود (ابوالنجا حجاوی، بی‌تا، ۲۸۲/۴).

بیهوتی نیز در سرقت از بیت‌المال حکم به عدم قطع دست سارق می‌دهد (بیهوتی، بی‌تا، ۱۴۲/۶). سرخسی در مورد سرقت از بیت‌المال می‌گوید: دست سارق بیت‌المال چه آزاد باشد و چه عبد قطع نمی‌شود (سرخسی، ۱۴۱۴ق، ۱۸۸/۹).

نظر مالکیه و برخی از فقهای معاصر امامیه این است که اگر کسی از بیت‌المال سرقت نماید، حد سرقت بر او جاری خواهد شد و قطع ید واجب است. در سرقت از بیت‌المال و غنیمت دست سارق قطع می‌شود (قاضی عبدالوهاب، بی‌تا، ۱۴۲۲). اگر مسلمان از بیت‌المال سرقت نماید دستش قطع نمی‌شود (ابن‌قدامه، ۱۳۸۸ق، ۱۳۵/۹).

فائلان به تفصیل را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروه اول: جمعی از فقهای امامیه تصرف در بیت‌المال را همانند تصرف در غنیمت دانسته‌اند، زیرا یکایک افراد در بیت‌المال سهم هستند و بنابراین چنانچه سارق بیش از سهم خود از بیت‌المال برآید و آن مقدار زائد به حد نصاب قطع دست برسد، در این صورت دست سارق قطع خواهد شد، اما اگر سارق به مقدار سهم خود یا کمتر برآید، دستش قطع نمی‌گردد (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۴۵۰/۵؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ق، ۵۰۹).

گروه دوم: فقهای شافعیه در سرقت از بیت‌المال سه حالت را متصور دانسته‌اند: الف) اگر مال عمومی متعلق به گروهی خاص مانند مساکین و ذو القربی باشد و سارق یا پدر و فرزند او نیز جزو مساکین و ذو القربی نباشد، در این حالت هیچ شبهه‌ای وجود ندارد و بدون شک دست سارق قطع خواهد شد؛ ب) در این حالت مال مسروق متعلق به گروهی خاص باشد و سارق در این مال حقی داشته باشد و یا پدر یا فرزند صاحب مال در ارتباط باشد؛ در این حالت چون سارق در مال مذکور حق تصرف دارد، در نتیجه شبهه داشتن حق تصرف در مال مسروق ایجاد می‌شود و به دلیل وجود شبهه دست سارق قطع نخواهد شد؛ ج) مال عمومی مسروقه متعلق به گروه خاصی باشد که خود دارای چند شکل است: اول) مالی است که عموم مردم در آن سهم هستند و سارق نیز در آن مال حق تصرف و استفاده دارد مانند پل و بیمارستان و غیره، که در این حالت دست سارق قطع نخواهد شد هر چند سارق غنی هم باشد و دوم) سارق، اموالی را سرقت می‌نماید که از راه زکات جمع‌آوری شده و خود نیز جزو مستحقان زکات است، که از آنجا که سارق در این مال حق استفاده و تصرف دارد حد سرقت بر روی او اجرا نخواهد شد و سوم) سارق از مال متعلق به گروهی خاص سرقت می‌نماید که در آن مال حق تصرف و استفاده ندارد و به عنوان مثال

اگر شخص بی نیازی اموالی را بر باید که متعلق به مستحقین زکات باشد، در آن صورت دیگر شبهه‌ای وجود ندارد و دست سارق قطع خواهد شد. نووی سرقت مسلمان از بیت‌المال را به دلیل وجود شبهه مالکیت مستوجب حد نمی‌داند (نووی، ۱۴۱۲ق، ۹۳/۲۰).

گروهی از فقهای امامیه در این مسئله قائل به توقف و تردد هستند. در این خصوص آمده است: در سرقت از بیت‌المال دو روایت است که در یکی از آنها آمده که دست سارق در سرقت از بیت‌المال قطع نمی‌شود و در دیگری آمده که اگر آنچه دزدیده به اندازه بیش از نصاب قطع باشد، دستش قطع می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲ق، ۵۰۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۸۵/۴۱).

در مورد سرقت از بیت‌المال نیز می‌توان گفت بهترین نظر این است که سارق در صورتی مجازات قطع ید می‌شود که به حرمت عمل خود آگاه باشد و مال مسروقه بیش از مقدار نصاب و سارق ذمی باشد.

در سرقت از بیت‌المال چهار نظر وجود دارد. اکثر فقهای اهل سنت حنفیه، شافعیه، حنابله و برخی از فقهای امامیه حکم به عدم قطع دست داده‌اند. فقهای مالکیه می‌گویند: در سرقت از بیت‌المال اگر مال مسروقه به حد نصاب برسد، دست سارق قطع می‌شود؛ زیرا مال در حرز بوده و سارق حقی در وارد شدن به آن حرز را ندارد.

هم‌چنین کسی که امین است و مالی به ودیعه نزد او سپرده شده است، یا چیزی به عنوان عاریه به او داده شده، یا آنکه به عنوان مهمان وارد خانه شده، اگر سرقت کند دستش بریده نمی‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۴/۹). دست مهمان و اجیر هرگاه از مال میزبان مستأجر سرقت کنند بریده می‌شود، البته در صورتی که مال مسروقه را از میهمان و اجیر حفظ و حراست کرده باشند (همان، ۲۴۱/۹).

بر راهنی که مال گروگذاشته شده نزد مرتهن و نیز موجری که مال مورد اجاره را از مستأجر ربوده، حد جاری نمی‌شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۹۰/۴۱). هم‌چنین اگر امین سرقت کند دستش قطع نمی‌شود و عنوان سارق بر او منطبق نیست و اگر راهن از عین مرهونه یا موجر از عین مستأجره سرقت کنند، حد قطع ندارند. فقهای اربعه نیز در مورد سرقت امین، راهن و اجیر حکم به عدم قطع دست سارق می‌نمایند. اگر امین یا اجیر از مالی که در اختیار دارند یا راهن از عین مرهونه سرقت نماید دستش قطع نمی‌شود (زحیلی، ۱۴۰۵ق، ۵۴۵۳/۷-۵۴۵۲).

نتیجه

اگرچه گاهی اختلاف فاحشی میان علمای امامیه و اهل سنت وجود دارد، لیکن اصل شرایط لازم جهت اجرای حد سرقت در میان همه آنها مشترک بوده و فقط در مسائلی چون نحوه اجرای حد، میزان قطع و بعضی از جزئیات دیگر، اختلاف بروز می‌کند. شرایط عمومی مسئولیت کیفری برای هر جرمی شامل بلوغ، عقل، قاصد بودن، مضطر نبودن و مکره نبودن است. شرایط مربوط به اصل سرقت که با فقدان آنها، سرقت تحقق نمی‌یابد و عمل ربایش بدون این شرایط نه سرقت حدی است و نه سرقت تعزیری. این شرایط شامل توجه سارق به تعلق مال به غیر و حرمت دزدی و هم‌چنین برداشت مال با عنوان دزدی است. وجود شبهه در سرقت به عنوان عاملی برای سقوط حد هم از نظر فقهای امامیه و هم از نظر فقهای اهل سنت مطرح شده و مورد پذیرش این فقهاست و اختلاف آنها در مصادیق این شبهات است. مصادیق شبهه در سرقت در فقهای مذاهب اسلامی سرقت پدر از مال فرزند و (بالعکس)، سرقت مسلمان از بیت‌المال و سرقت شریک از مال مشاع، سرقت از غنائم، سرقت امین و سرقت بنده از مولاست.

فقهای امامیه و اهل سنت اتفاق نظر دارند که در سرقت اصول از اموال فروع حد جاری نمی‌شود و در مورد سرقت فروع از اموال اصول فقهای امامیه و مالکی حکم به اجرای حد می‌دهند، فقهای شافعی و حنفی در مورد سرقت فروع از اصول رأی به سقوط حد قطع می‌دهند و قرابت و خویشاوندی بین آنها را مانع اجرای حد می‌دانند. حنابله، دو نظر دارند: مطابق با نظر اول اجرای حد بر آنها را واجب نمی‌دانند و نظر دوم اینکه در قول مرجوح، اجرای حد بر فروع لازم است.

در سرقت زوجین از مال یکدیگر همه فقها اتفاق نظر دارند: در صورتی که مال در حرز نباشد حد سرقت اجرا نمی‌شود. در نزد فقهای مذهب حنابلی و مالکی اگر زن و شوهر جدا از هم زندگی کنند و کالاهایشان از هم جدا باشد، هر کدام مرتکب دزدی از دیگری شود، مجازات قطع ید درباره او اعمال می‌گردد. از نظر فقهای شافعی در سرقت زوجین از مال یکدیگر سه قول وجود دارد. قول اول اینکه در سرقت زوجین از مال یکدیگر دست سارق قطع می‌شود. قول دوم اینکه دست سارق در سرقت از مال همسر قطع نمی‌شود و قول سوم اینکه اگر مرد از مال همسرش بدزدد، دستش قطع می‌شود، اما دست زن در صورت سرقت

از مال شوهر قطع نمی‌گردد. مذهب حنفی در مورد سرقت زوجین از یکدیگر می‌گوید: اگر یکی از زوجین از دیگری سرقت نماید، دست سارق قطع نمی‌شود و از این نظر مثل پدر و فرزند هستند. از نظر مذهب امامیه سرقت زوجین از یکدیگر حکم خاصی ندارد؛ بلکه همان حکم اولی در موردش جاری است. اگر شرایط اجرای حد موجود باشد، دست سارق را می‌بُرند. تنها تفاوتی که متصور است در جهت حرز و احراز مال است. از نظر فقهای امامیه اگر یکی از شرکا از مال مشترک به گمان اینکه بدون اذن شریک، اجازه دارد بردارد، از آن مال بردارد، حد قطع اجرا نمی‌شود، اگرچه مسروق بیشتر از میزان سهمش باشد و به مقدار نصاب قطع برسد. ولی اگر شریک به قصد سرقت و با علم به حکم، مالی را بردارد، قطع دست سارق اجرا می‌گردد. فقهای اهل سنت معتقدند در سرقت از مال مشترک به خاطر شبهه حد قطع اجرا نمی‌شود. در مورد سرقت از اموال مولا فقها رأی به عدم قطع دست داده‌اند.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- ابن حجر هبتمی، احمد بن محمد، تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ابن زهره حلبی، حمزة بن علی، غنیة النزوع الی علمی الأصول و الفروع، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۱۷ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، الکافی فی فقه الإمام احمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- همو، المغنی، قاهره، مکتبه القاهرة، ۱۳۸۸ق.
- ابن همام، محمد بن عبدالواحد، شرح فتح القدر، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ابوالصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۳ق.
- ابوالنجا حجاوی، موسی بن احمد، الإقناع فی فقه الإمام احمد بن حنبل، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الاصول، قم، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۹ق.
- بهوتی، منصور بن یونس، کشف القناع عن متن الإقناع، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۱ش.
- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.
- حلّی، حسن بن یوسف، تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیه، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۰ق.
- خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، قم، دارالعلم، بی تا.
- خویی، سید ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، قم، مؤسسه احیاء آثار امام خویی، ۱۴۲۲ق.
- زحیلی، وهبه، الفقه الإسلامی و ادلته، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۵ق.
- زرقانی، عبدالباقی بن یوسف، شرح الزرقانی علی مختصر خلیل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
- سبحانی، جعفر، الموجز فی أصول الفقه، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۰ق.
- سرخسی، محمد بن احمد، المبسوط، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۴ق.
- سغناقی، حسین بن علی، دراسه و تحقیق کتاب الوافی فی اصول الفقه، قاهره، بی تا، ۱۴۲۳ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الأشباه و النظائر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.

- شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، قم، مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، قم، کتابخانه مفید، بی تا.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ق.
- شیرازی، ابراهیم بن علی، المهدب فی فقه الامام الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، حاشیة المکاسب، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۲۱ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- همو، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
- غیتابی، محمود بن احمد، البناية شرح الهدایة، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة الحدود، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۴۲۲ق.
- فاضل مقداد (سیوری حلی)، مقداد بن عبدالله، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۴ق.
- فتحی بهنسی، احمد، مدخل الفقه الجنائی الاسلامی، بیروت، دارالشروق، ۱۴۰۹ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دارالعلم، بی تا.
- فیض، علیرضا، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- قاضی عبدالوهاب، عبدالوهاب بن علی، المعونة، مکه، المكتبة التجارية، بی تا.
- قرافی، احمد بن ادريس، الذخيرة، بیروت، دارالغرب الإسلامی، ۱۹۹۴م.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۱۲ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، دارالحديث، ۱۴۲۹ق.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود، بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق.
- ماوردی، علی بن محمد، الحاوی الكبير فی فقه مذهب الإمام الشافعی و هو شرح مختصر المنزنی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- مرغینانی، علی بن ابی بکر، الهدایة فی شرح بدایة المبتدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- مفید، محمد بن محمد، المقنعة، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

- موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، تهران، مؤسسه عروج، ۱۴۰۱ق.
- نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- نووی، یحیی بن شرف، روضة الطالبین و عمدة المفتین، بیروت، المكتب الإسلامی، ۱۴۱۲ق.